

دیدهبان

دردسره‌های روزنامه نگار

علی زنجی پور

حرف زدن اصولاً سوءنفاهم می آورد، به‌خصوص درباره موضوعاتی که محل مناقشه است و میدان تاخت و تاز عقاید و سلاقی و برنامه‌ها و حساسیت‌های افراد. روزنامه‌نگاری هم جز این نیست که در حوالی مناقشات مردمی که به اصطلاح مهم‌اند و مدیر و یک پله بالاتر از مردم عادی به رتق و فتق امور کلی مشغولند، قدم زنی و در باب مسائل مبتلابه جامعه قلم بزنی. به همین سبب شاید کم‌تر شغلی به اندازه این کار روزنامه‌نگاری محل سوءنفاهامات باشد. تاجایی که صحبت تعریف و تمجید و ستایش و مدح است، حرفی نیست و استوار و راسخ و با انگیزه، در راه «رسالت حرفه‌ی!» گام برداشته‌ی و از پس وظیفه‌ات به درستی برآمده‌ی، اما کافی است که پایت کمی از این مدار بلسغزد تا به «بی اخلاقی» و «خروج از دایره انصاف» متهم شوی. و در این میان شاید تنها نکته‌ی که از نظرها دور می ماند آن است که به استناد آمار و ارقام سخن گفته‌ی یا بر پایه پیشینه اخبار و مشاهدات و واقعیت‌ها و آنچه در پیست پرده اتفاق می افتد و از قضا کم از پیش پرده عیان است.

کاری ندارد که معاون وزیر باشی و مثلاً معاون وزیر علوم باشی و هر یکی، و ده ماه یک بار صراحتاً اعلام کنی تاکید ما حفظ همه تشکل‌های دانشجویی و بنای کار ما تقویت نهادهای مدنی در دانشگاه و تقویت شوراهای صنفی است و شاهد مثال از چاپ سه کتاب آموزشی برای شوراهای صنفی، در حوزه معاونت خود سخن بگویی. حال آنکه هر ناظر منصفی از جمله روزنامه‌نگار بخت برگشته می تواند شهادت دهد که غالب تشکل‌های دانشجویی غیرمسمو با تفکرات جناحی‌تر، یا به کلی تعطیل شده‌اند یا مختل. اما وقتی در مقام روزنامه‌نگار بخواهی خارج از دایره مدعیات و صرفاً برپایه مشاهدات عینی و گفته‌های دیگران بنویسی، آن وقت درخواست گویوی اختصاصی‌ی که شش ماه پیش ارائه کرده‌ی باز هم توی کارتابل خاک می‌خورد، چرا که با این سابقه که از خودت ساخته‌ی ممکن است در مصاحبه بخواهی بپرسی که این کدام مثنی عادلانه است که پرونده قضایی هفت دانشجوی شیرازی منسوب به تشکل‌های هوادار دولت، سر هفته با پیگیری‌های وزیر و معاونان و مسوولان استانی از روند خارج می‌شود، حال آنکه ماجرای مبهم سه دانشجوی امیرکبیری پس از گذشت بیش از یک سال، با آنکه هنوز افکار عمومی بخش قابل‌توجهی از جامعه دانشگاهی درباره مساله اتهام این دانشجویان قانع نشده، همچنان در جریان است؟ و بیچاره روزنامه‌نگار که چاره‌ی ندارد جز آنکه به دنبال مصاحبه با وزیر و معاونان در حوزه فعالیت رسانه‌ی خود برود. . . .

خیلی سخت نیست. می‌توانی رئیس فلان دانشگاه معتبر پایتخت باشی و بی‌آنکه خود را پاسخگو بدانی، فرمان صدور حکم ۵م۰۴م تقelیق از تحصیل صادر کنی یا دستور بدهی که حراست دانشگاه از ورود دانشجوی به دانشگاه که طبیعی‌ترین و اصولی‌ترین حقوق دانشجوی، حق ورود و تردد در دانشگاه است ممانعت کند، آن وقت بگویی که چند خبرنگار و روزنامه‌نگار می‌خواهند مرا از اسب مدیریت دانشگاه ببیندازند، چ‌را؟ چون روزنامه‌نگار نوشته است در دانشگاه تحت مدیریت تو چه گذشته و چه می‌گذرد.

احتمالاً نباید کار دشواری باشد که یک نماینده یا هر مسوول دولتی دیگری باشی و بیهاوی و انقلابا و واسلاما سر بدهی که کجایید، که دانشگاه آزاد چنین است و چنان است و مدیریتش فلاا و بهیمان. اما کیست که نداند منشاء امواج بی‌درپی حمله به دانشگاه آزاد کجا است و مسائل پس پرده که پایان‌تر از پیشش است، ماور که علی‌الوجه است و اصولی‌ترین حق حقوقی است. اما مگر روزنامه‌نگار بیچاره به سادگی می‌تواند از مدار «اخلاق حرفه‌ی» و «انصاف» خارج شود و بنویسد که کلیت این دعوا را باید در اختلاف‌نظر جریان حاکم امروز و دیروز و در نوع طرز تفکر مدیریتی و اختلاف‌ها و مسائل سیاسی و دعواهای اساسی رئیس جمهوری فعلی و مریدانش با رئیس جمهوری اسبق و نزدیکانش، جست و نباید امید بست که از این نم‌د سر دانشجو کلاهی شود و جامعه از این واضحات طرفی بریند. مگر ماجرای توپ ساماندهی شهر به‌ها نبود که اول قویاً توی زمین دانشگاه آزاد و بعد غیرانتفاعی و پیام نور افتاد و دست آخر رسماً هوا شد تا بلکه مجلس هشتم پس از تشکیل و شروع کاری،

فکری به حال آن کند؟ هرگز. روزنامه‌نگاری نه کار سهل و منتع که در ورود به این مسائل صرفاً ممتنع است. نیازی به بسط و توضیح بیشتر نیست، چرا که مسائل و کمبودها هم بر بنده و هم بر شما پیدا است. جان کلام اینکه در میدان سخن، باریک‌تر از همه، گردن روزنامه‌نگار بیچاره و بخت‌برگشته دست از دنیا شسته است.

خبر

زنان دانشگاهی کمتر بچه دار می شوند
تحقیقات اخیر دانشگاه یوتا نشان می دهد زنان دانشگاهی کمترین تعداد بچه در میان زنان شاغل جهان را دارا هستند.
با تحلیل داده‌های جمعیتی سال ۲۰۰۰ امریکا محققان دانشگاه یوتا به این نتیجه رسیدند در حالی که مردان دانشگاهی ۲۱ درصد کمتر از پزشکان مرد بچه‌دار می‌شوند، این میزان در میان زنان دانشگاهی در مقایسه با هم‌تایان پزشک خود ۴۱ درصد کمتر است.
این تحقیق یکی از عوامل این پدیده را افزایش سن رسیدن به امنیت شغلی در دانشگاه‌ها دانسته که هم‌اکنون به چیزی حدود ۴۰ سالگی رسیده است.
نیکلاس ولفینگر مدیر این تحقیق نیز می گوید: «به‌رغم اینکه تحقیقات زیادی درباره نقش بچه‌دار شدن بر موفقیت شغلی انجام شده اما درباره نقش انتخاب شغل بر باروری تحقیقات زیادی انجام نشده‌است. این تحقیق نشانی از قربانی کردن خانواده برای شغل است.»

خیانت. نه، به هیچ‌وجه قصد نداریم شما را به یاد همه سوءظن‌هایی که ممکن است در زندگی مشترک نسبت به همسرتان داشته یا دارید، بیندازیم. اگر یک روز شوهرتان موقع رفتن به محل کار، بهترین لباس هایش را می‌پوشد و خوشبوترین عطر موجود را استفاده می‌کند، اگر خانم خانه با گوشی تلفن، آرام صحبت می‌کند. . . . شماحق ندارید به بدترین حالت ممکن، یعنی «خیانت» فکر کنید، چون همه اینها بخشی از جریانات طبیعی زندگی است که تردیدهای شما تنها باعث می‌شود همسرتان را هیچ وقت نبخشید. و برای انتقام از او دست به هر عمل غیرمنطقی بزنید. اگر مثل روزهای اول زندگی وقت بیشتری را به او اختصاص دهید، متوجه خواهید شد که حرف‌های زیادی برای گفتن دارید که مدت‌هاست موقعیتی برای مطرح کردن‌شان فراهم نشده بود. آن وقت می‌فهمید که اگر آن روز شوهرتان شبک‌تر از همیشه سر کار رفت به این خاطر بود که یک موقعیت شغلی بهتر قرار بود به او پیشنهاد شود یا اگر خانم خانه در حضور شما به آرامی با تلفن صحبت می‌کرد، به این دلیل بود که نمی‌خواست مزاحم استراحت شما شود. خیانت، حق دارید از این واژه بترسید اما بیشتر از آن از همه سوءظن‌هایی که ممکن است به شما خیانت کنند، بترسید!

خیانت در عالم خیال

بارها و بارها حکایت بدبینی و شکاک بودن زنان و مردان به همدیگر را خوانده و شنیده‌ایم و حتی در اطرافیان خود نیز شاهد بدبینی‌هایی بوده‌ایم. شنیده‌ایم از مردانی که سراسیمه از محل کار خود به خانه آمده‌اند تا بتوانند زنان خود را کنترل کنند. از مردانی شنیده‌ایم که موقع خارج شدن از خانه علامتی پشت در می‌گذازند تا موقع باز شدن در – در غیاب آنها – متوجه رفت و آمدهای مشکوک شوند یا زنانی که کوچک‌ترین تغییر در رفتار، پوشاک و قیافه شوهرشان برایشان معنی دار است. آنها همواره در پی کشف یک توطئه و خیانت هستند و با هیچ منطقی نمی‌توان باورهای این افراد را تغییر داد. چنین بیمارانی طعم امنیت و اطمینان را تجربه نمی‌کنند و همواره با اضطراب و ناکامی و ناراضیاتی از تمام وضعیت‌های زندگی‌شان به سر می‌برند و با ازدواج مشکل‌شان حادثر و آزردهنده‌تر می‌شود و به خودآزاری و همسر آزاری می‌پردازند. این رفتارهای بیمارگونه که بدون درمان و تشخیص هستند، به خشونت منجر می‌شوند و خانواده‌ها، رعایت و مدارای بیشتر با همسر را توصیه می‌کنند. این بیماران تظاهرات بیماری را در قالب الگوهای جامعه‌پسند نشان می‌دهند. یعنی بدبینی بیش از پیش خود را با غیبت، عشق و نگرانی از خانواده توجیه می‌کنند و گاهی به خاطر همین کنترل مورد تشویق و تایید قرار می‌گیرند.

اما «حسادت جنسی» در واقع نوعی از تظاهرات «پارانوئیدی» است که مشخصه اصلی آن باور به خیانت شریک زندگی است و ممکن است با باورهای غیرعادی دیگر همراه باشد. خلق شخص به صورت درماندگی، نگرانی و تحریک‌پذیری و خشم است. این افراد با جست‌وجوی دفتر خاطرات و نامه‌ها، تلفن‌ها و بررسی لباس‌های همسران‌شان سعی می‌کنند نشانه‌هایی برای خیانت همسر خود پیدا کنند. همسران‌شان را تعقیب یا بی‌مورد سوال‌پیچ می‌کنند. این بیماران می‌گویند صدایی از درون، آنان را از فریب خوردن و از باور اعتماد به همسر بازمی‌دارد و مدام تذکر می‌دهد که مبادا محبت را در فریب بی‌بیش نیست، باور کنند.

خیانت در عالم واقع

اما همه آنچه گفته شد به این معنا نیست که خیانت در زندگی مشترک تنها در عالم توهمات بیماران «پارانوئیدی» رخ می‌دهد و هیچ مرد یا زنی را در واقعیت نمی‌توان پیدا کرد که به همسر خود خیانت کند.

با توجه به ساختار فرهنگی جامعه ایرانی و بنابر تجریبات تاریخی خیانت اغلب موضوعی مردانه تلقی می‌شود اما طی سال‌های اخیر شواهد موجود نشان می‌دهد آمار زنان نیز در این مقوله رو به افزایش نهاده،

چرا بوق می‌زنیم؟ چرا صدای بوق همه را پریشان و عصبی می‌کند و چه اتفاقی رخ داده که ناخوسته و غیرارادی با شنیدن بوق‌های ممتد اطراف مان، واکنش‌های غیرارادی نشان می‌دهیم.
نظر به این موضوع مهم که عرضه خیابان‌ها بیشتر جولانگاه وسایل نقلیه عمومی است و بدون فراموش کردن حق آنها! در استفاده مکرر از این وسیله، به سراغ رانندگان تاکسی رقتم.
– برای سوار کردن مسافر بوق می‌زنم.
– زمانی که ظرفیت ماشین تکمیل می‌شود و می‌خواهم از ایستگاه خارج شوم برای خداحافظی یا موقع وارد شدن به خط برای سلام دادن به همکاران.
– وقتی مسافری می‌خواهد از ماشینی پیاده شود با بوق زدن به ماشین کناری علامت می‌دهم.
– هنگام دیدن یک آشنا یا سبقت گرفتن از ماشین جلویی.
– هر وقت عجله دارم، پشت چراغ قرمز.
یکی از رانندگان تاکسی هم که کمی شوخ طبع بود، گفت : ما راننده‌ها که بیشتر وقت‌مان در خیابان‌ها می‌گذرد از بوق به عنوان وسیله بازی استفاده می‌کنیم. شغل‌های دیگر این همه سروصدا دارد. ما هم از این طریق انرژی می‌گیریم. بعضی وقت‌ها هم به عابریان بی‌ملاحظه که بدون توجه به چراغ قرمز و ماشین و حتی نگاه کردن به خیابان، گوشی به دست در حال عبورند با زدن بوق ممتد ناسزا می‌گوییم.

بررسی ابعاد خیانت در خانواده

تغییر الگوی زندگی و تعهدات آن

فریده عباسی


 بیشتر از خیانت باید از همه سوءظن‌هایی که ممکن است به شما خیانت کند ترسید! طرح : کوریس

اگرچه هنوز در مقایسه با آمار خیانت مردان کمتر است. فرهاد عبادی، مشاور خانواده و روانشناس، درباره دلایل خیانت همسران به یکدیگر می‌گوید: «اگر بخوایم به صورت موردی به این موضوع بپردازیم شاید به جزرات بنوان گفت به تعداد موارد موجود علت برای خیانت وجود دارد اما اگر بخواهیم تمامی آنها را در یک دسته‌بندی کلی جای دهیم، عدم ارضای نیازهای جنسی در نهاد خانواده، تنوع طلبی، عدم جذابیت همسر، ضعف اعتقادات مذهبی و پایبند نبودن به سنت‌ها، مشکل جسمی یا شخصیتی و روانی یکی از زوجین و ازدواج اجباری و انتقام‌جویی از جمله آنهاست.»
عبادی در ادامه جست‌وجوی دفتر خاطرات و نامه‌ها، تلفن‌ها و بررسی لباس‌های همسران‌شان سعی می‌کنند نشانه‌هایی برای خیانت همسر خود پیدا کنند. همسران‌شان را تعقیب یا بی‌مورد سوال‌پیچ می‌کنند. این بیماران می‌گویند صدایی از درون، آنان را از فریب خوردن و از باور اعتماد به همسر بازمی‌دارد و مدام تذکر می‌دهد که مبادا محبت را در فریب بی‌بیش نیست، باور کنند.

اما همه آنچه گفته شد به این معنا نیست که خیانت در زندگی مشترک تنها در عالم توهمات بیماران «پارانوئیدی» رخ می‌دهد و هیچ مرد یا زنی را در واقعیت نمی‌توان پیدا کرد که به همسر خود خیانت کند.
با توجه به ساختار فرهنگی جامعه ایرانی و بنابر تجریبات تاریخی خیانت اغلب موضوعی مردانه تلقی می‌شود اما طی سال‌های اخیر شواهد موجود نشان می‌دهد آمار زنان نیز در این مقوله رو به افزایش

بوق زدن ممنوع

الناز جعفری

به طور کلی نمادها و سمبل‌های مختلفی را می‌توان از کاربردهای این وسیله ارتباطی به شمار آورد که با میزان ضرب‌بهانگ بوق نسبت مستقیم دارد

اما آنچه در برخورد‌های اجتماعی باعث ایجاد حساسیت و برهم ریختن اعصاب مخاطب می‌شود بوق‌های ممتد و طولانی‌است که ناخوسته، اطرافیان را نیز درگیر می‌کند. شاید هنوز بوق زدن همانند سایر فرهنگ‌ها، با معیارهای زندگی اجتماعی ما منطبق نشده است. استفاده از بوق به عنوان یک تصادفی عنوان ناسزا، هرچند در این گفت‌وگو به عنوان یک شوخی مطرح شد، اما حقیقت دارد. غافل از اینکه به گفته عبیسی، مددکار اجتماعی، نیز با تاختیدر، رانندگی نشان‌دهنده شخصیت راننده است و در حال‌چه مقدار از این اظهارات می‌تواند مصداق واقعی بوق زدن باشد؟ ولی امر مسلم این است که اگر وجود وسیله‌ی در ماشین به منظور اطلاع‌رسانی، جلوگیری از خطر یا دادن علامتی تعبیه شده چ‌را آن را از فرهنگ خود جدا کرده و برای رسیدن به منظور شخصی، کاربری‌اش را زیر سوال ببریم؟ بعضی عقیده داشتند که صدای بوق‌ها را کوتاه‌بسانند یا در معاینات فنی خودرو از داشتن بوق با صدای حیوانات یا بوق‌های بسیار بلند جلوگیری شود.

یکی از مخاطبان می‌گوید: «صدای بوق مرا به یاد تصادف می‌اندازد چون همیشه بعد از هر تصادفی ترافیک سنگینی ایجاد می‌شود و رانندگان فکر می‌کنند با بوق زدن می‌توانند کارشان را زودتر راه ببندازند و مشکل را لااقل برای خودشان حل کنند.»
حال‌چه مقدار از این اظهارات می‌تواند مصداق واقعی بوق زدن باشد؟ ولی امر مسلم این است که اگر وجود وسیله‌ی در ماشین به منظور اطلاع‌رسانی، جلوگیری از خطر یا دادن علامتی تعبیه شده چ‌را آن را از فرهنگ خود جدا کرده و برای رسیدن به منظور شخصی، کاربری‌اش را زیر سوال ببریم؟ بعضی عقیده داشتند که صدای بوق‌ها را کوتاه‌بسانند یا در معاینات فنی خودرو از داشتن بوق با صدای حیوانات یا بوق‌های بسیار بلند جلوگیری شود.

یکی شاید به نوعی پاک کردن مساله باشد که به حل آن نمکمی نخواهد کرد. به عبارتی باید برای تصحیح یک عینیت به واقعیت مربوطه رجوع کنیم و عابری می‌گفت بعضی‌ها برای آزار و اذیت مردم

یادداشت

زندگی مشترک یعنی چه

بنفشه سام‌گبس

سال گذشته درباره علل طلاق با دکتر مجد تیموری - روانپزشک - گفت‌وگو می‌کردم. جمله‌یی گفت که از آن وقت تا امروز برای من حکم یک جمله کلیدی را پیدا کرده است: «هر زندگی مشترک عمری دارد. دو سال، پنج سال، ۱۰سال و شاید ۵۰ سال. و عمر هر زندگی مشترک پایانی دارد. وقتی یک زندگی مشترک به پایان می‌رسد دیگر نباید برای حفظ آن تلاشی کرد چون بی‌فایده است. معمولاً از چند وقتی پیش از آن ، علامت‌هایی به دو طرف داده می‌شود که اگر این علامت‌ها را درک کنند باید بدانند که آن زندگی، دیگر قابل حفظ کردن نیست. و آن زوج‌هایی که با وجود دریافت تمام این علامت‌ها بر حفظ زندگی مشترک اصرار دارند دچار طلاق عاطفی می‌شوند.»

چندین خانواده را حداقل در آشنایان و نزدیکانم سراغ دارم که دچار طلاق عاطفی شده‌اند. سال‌هاست و اصرار‌شان بر تظاهر به حفظ کانون خانواده برابم عجیب است. چرا باید کانونی را حفظ کنیم که هیچ علاقه و مهری، عشقی نمی‌توان در آن سراغ گرفت؟ این، نه ویژگی خانواده ایرانی است که در خارج از ایران هم رایج است. بسیاری از خانواده‌ها زندگی خود را از ابتدا بدون عشق و محبت آغاز کرده و هر دو نفر این تصور خوش را داشته‌اند که با آمدن بچه، محبتی ایجاد می‌شود، اما تا بچه پنجم و ششم هم نمی‌توان سراغی از محبت در آن خانه گرفت. خانواده دیگری که از ابتدا پیوندی استوار بر محبت داشته هم به مرور با گذشت سال‌ها، از محبت فاصله می‌گیرد و اگر بچه‌یی باشد، آن بچه به کانون و مرکز توجه و حفظ پیوند مرد و زنی تبدیل می‌شود که سال‌هاست علاقه‌یی به یکدیگر ندارند و تنها بهانه ادامه، بچه‌ی است که زمانی بسیار دور، با عشق و علاقه آمده است. اشتباهی که مرتکب می‌شویم در تعریف واژه عشق و محبت است.

بسیاری از ما زنان و مردان، عشق و محبت به همسر را در آوردن پول به خانه و به‌نام زدن دارایی و انجام امور خانه و بچه‌ها و سر ساعت آمدن و سر ساعت رفتن و صلح‌رحم برای خانواده طرفین معنا می‌کنیم. اما هیچ‌گاه صادقانه به این سوال نزد خودمان پاسخ داده‌ایم که چقدر، واقعاً تا چه اندازه قلب‌مان برای شریک زندگی‌مان می‌تپد؟ جدی‌خالصی حضور او در ساعت‌هایی که نیست تا چه حد محسوس است و آیا با انجام دادن وظایف تکراری، عشق را ادا کرده‌ایم؟

اگر پاسخ به این سوال را پیدا کنیم به آسانی می‌فهمیم که چه زمان ما یا او مرتکب عملی خواهیم شد که در فرهنگ و عرف جامعه از آن به خیانت تعبیر می‌شود. خیانت یعنی چه؟ ساده‌ترین تعریف اینکه یکی از زوجین، پنهان یا آشکار، فرد دیگری را بدون پیوند رسمی انتخاب کند. دوستی نه از جنس دوستی با هم جنس. دوستی که منجر به ایجاد علاقه و عاطفه و خواستن و خواسته شدن می‌شود و حتی اگر از سر هوا و هوس هم باشد به هر حال رنگی متفاوت دارد.

من در این باره سه نظر دارم:

۱- هیچ‌گاه از خود سوال کرده‌ایم که چه اشتباه یا کوتاهی در زندگی مشترک مرتکب شده‌ایم؟ معایب و نقاط ضعف ما چه بوده و هست و کدام می‌شود و حتی اگر از سر هوا و هوس هم باشد به هر حال رنگی متفاوت دارد.

۲- فردی که می‌رود، دیگر رفته است. حتی اگر به فاصله کوتاهی از کار خود پشیمان شود، بی‌فایده است. رفتن، در ذات خود شکستن جرمتی را نهفته دارد که قابل جبران نیست. یک قوری چینی شکسته را می‌توانید بند بزنید اما هر بار که می‌خواهید از آن استفاده کنید دست و دل تان می‌لرزد که مبادا آب بازگشتش نتیجه خوشی ندارد. بازگشت، گاه پوششی است بر تحقیری که به همسر روا می‌شود. زندگی مشترک ارزشمند است اما نه به این قیمت که تحقیر شویم و هر ثانیه، سوهانی باشد بر اعصاب‌مان که مخدوش شده است و جای خالی ندارد.

۳- خانواده ایرانی کم سراغ دارم که با فرهنگ گفت‌وگو آشنا باشد. حل مشکل به شیوه مسالمت‌آمیز و پرهیز از فریاد کشیدن و دشنام دادن و بی‌حرمتی انگار در فرهنگ ما نیست. حداقل نسل امروز و نسل دیروز با آن بیگانه‌اند. زنان و مردانی که در دهه‌های پیش از تولد نگارنده زندگی مشترک خود را تشکیل داده‌اند هنوز هم بر حفظ حرمت‌ها پافشاری می‌کنند یا می‌کردند. این به هیچ‌وجه نگاه سنتی نیست. نسل دهه ۱۰، ۲۰ و حتی دهه ۳۰ خانواده و کانون خانوادگی به چشمی دیگر نگاه می‌کردند؛ نگاهی که حاکی از احترام بود؛ آنچه در زندگی زناشویی امروز هم باید دیده و رعایت شود. از دیگر سو، برخی از خانواده‌های ایرانی به طلاق عاطفی تن داده‌اند یا آنکه بلداند یا نخواهند. احترام ما برای نگاه جامعه بیش از احترامی است که برای شخصیت خودمان، اعصاب‌مان، اعصاب فرزندان‌مان و حتی شخصیت همسرمان قائل هستیم. به راستی ما از زندگی مشترک چه می‌دانیم؟ (بخش‌هایی از این مطلب، خلاف نظر نویسنده حذف شده است)